

برداشت های متفاوت از فدرالیسم (1)

ناصر کریمی

در دانش شناخت کشورها و پژوهش در ساختار دولت ها که به تشریح علوم: ترکیبات اداری، حقوق اجتماعی، سیاست، اقتصاد، تئوریهای حکومتی و دولتی، جامعه شناسی، و روانکاوی رهبران آن می پردازد، از فدرالیسم نه اشاره ای و نه تعریفی، همچنین در فرم های گوناگون دولتی (فئودالیسم، منارشی، جمهوری، مطلق گرائی، اریستوکراسی، آنارشی، دموکراسی، دیکتاتوری، الیگارشسی، منکراتی، پلوتکراتی، فاشیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم،...) نه جایگاهی دارد.

صاحب نظران در علم حقوق و جامعه شناسی، یک کشور را بر اساس ترکیب سه شاخصه: 1- یک جغرافیای سیاسی مشخص و شناخته شده بین المللی (اشتات گبیت)، 2- یک ملت و یا مجموعه واحدی از مردمان، شهروندان (اشتات فلکس)، 3- یک دولت یا ساختار اداری (رگپرونک)، که در شکل مدرن آن خود دولت از سه ارگان: ارگان قانونگذار (مجلس، پارلمان)، دستگاه قضایی و دادگستری مستقل، و یک ارگان اجرایی که قوانین و احکام صادر شده از ارگان قانونگذار و ارگان دادگستری را به مرحله اجرا در آورد، می شناسند. تنها رابطه و آمیزش و وابستگی ارگان سه گانه دولت (رگپرونک)، بورژوا ارگان قانونگذار آن (قوه مقننه)، و ارگان اجرایی آن (قوه مجریه)، هست که به فدرالیسم میدان، مفهوم، و وظیفه سیاسی میدهد و با شاخصه های اول و دوم (جغرافیای سیاسی و یا مرز و بوم، همچنین ملت و شهروندان) که پایه های شناخت و به رسمیت شناختن یک کشور هست ربطی ندارد و اصولاً در حوزه حقوقی و سیاسی آن نمی باشد. فدرالیسم نه اینکه کشور و سرزمین و ملت نمی سازد، معرف فرم حکومتی ایی شناخته شده ای هم نیست، خود در کنار یک فرم حکومتی مانند جمهوری می نشیند و بعد به آن جمهوری فدرال میگویند.

بنابر این فدرالیسم یک سیستم سیاسی است که در ردیف سیستم های سیاسی شناخته شده امروزی جا می گیرد و به مجموعه قوانین، برنامه ها و قراردادهایی گفته میشود که در آن به شرح و بیان رابطه بین اجتماع شهروندان و ارگانهای حکومتی می پردازد. در این سیستم سیاسی شهروندان امکان تأثیر گذاری در عرصه های سیاست پردازی و سیاست ورزی بدون واسطه را در محیط سکونت خود همچنین در سطح کل کشور دارا هستند، به عبارتی دیگر فدرالیسم یک پرنسیب هست که نظم و ترتیب و همکاری و همبستگی را در بین واحد های یک مجموعه یا در بین پدیده های مختلف برای بوجود آوردن فضا و دستگاهی قانونمند با دیسپلین خاص و تعهدات چند سویه و متقابل را ایجاد و رهبری میکند. از دیدگاه سیاسی فدرالیسم یک سیستم، روش، یا یک ساختار هست که در آن مجموعه قدرت سیاسی حکومت مرکزی در تعریف عمودی و افقی آن به زیر مجموعه های چندی، در جهت در برگیری مشارکت هرچه گسترده تر شهروندان در ساختار قدرت سیاسی، و برای پیشبرد برقراری عدالت اجتماعی و جایگزین کردن رعایت حقوق فردی و

گرفتن وابستگی های نژادی، قومی، زبانی) انشعاب پیدا میکند.

فدرالیسم در تاریخ سیستم های سیاسی گوناگون، فقط بر 2 اصل استوار بوده و به همین دو شکل هم تجربه و بکارگرفته شده است: 1- از اتحاد و همبستگی کشور ها و یا حکومت های محلی که تا قبل از اتحاد به شکل فدرال، کشوری و یا دارای ساختار دولتی مستقل با مرزهای جغرافیایی سیاسی مشخص بوده که برحسب ضرورت های گوناگون تاریخی نیاز به ائتلاف و اتحاد و همبستگی با دیگر حکومت ها یا کشور ها را برای ایجاد ارگانی بزرگتر با توانمندی و قدرت بیشتر که بتواند استمرار حیات و دسترسی به منافع هدفمند خویش را ممکن سازد را، در خود دیده است. پیش شرط مشارکت کشور ها و یا حکومتها در این شکل از فدرالیسم از دست دادن کامل یا قسمتی از استقلال سیاسی و جغرافیایی خویش هستند مانند کانتون ها در کشور سوئیس، ایالت ها در آلمان (فری اشتاتن)، و دولت های محلی و یا ایالت ها در آمریکا که از تشکیل سیستم فدرال استقلال خویش را از دست میدهند. در این روش از فدرالیسم از بهم پیوستن جزء ها "کل" و از جمع کردن زیر مجموعه ها، "مجموعه" بوجود می آید و مسیر حرکت های اجتماعی و سیاسی رو به تمرکزگرایی محوری، و تلاش برای ایجاد هسته ارزش همگانی و ملی، برای ساختن یک بامی است که همه را پناه دهد و بر همه سایه افکند. پایه ها و دیوار هایی که بار سنگین این بام را بر دوش دارند، مردمان یا اقوام گوناگون با دولت های خود هستند. آنچه در اینجا بخوبی مشاهده میشود، صحبت از تشکیل کشور و دولت مستقل، ساختن ملت و یا ملت ها، انحلال و تجزیه و پراگندگی، و گریز از مرکز نیست و بر عکس اتحاد و یکپارچگی و همبستگی هر چه بیشتر هست.

2- شکل دوم "دسنترالیسم، یا کنفدراتیو فدرالیسم" است که معمولاً در کشورهایپایی که تاکنون قدرت سیاسی دولتی متمرکز (سنترالیسم، یا اونیترالیسم) داشته اند و بر اثر گذار از دوران پدر سالاری و قومی و فئودالیت و دوران سرمایه داری مرفقی که باعث رشد تاریخی تولید کلایی و مناسبات اجتماعی آن میشود، از سوئی دیگر زمینه نهادینه شدن نهادهای مدنی و ضرورت حاکمیت دموکراسی در جامعه به مثابه یک اصل اجتناب ناپذیر درک و پذیرفته شده است، بویژه پاسداری مبرم از آن را در هر شرایطی شهروندان زیربنای زندگی خویش گذاشته اند، و وجود دستگاه حاکمیت دولتی را نه برای سرکوب و فرماندهی و فرمانروایی، بلکه صرفاً برای خدمتگذاری، ارگانیزاتور و یا تدارکچی معنی میکند، صورت میگیرد، به این مفهوم که دولت مرکزی با یک توافق پیراسری در کشور، آگاهانه و هدفمند قدرت سیاسی مرکزی و مسئولیت اداره کشور، بین شهروندان و نمایندگان محلی آنها تقسیم میشوند. هدف از این تقسیم قدرت سیاسی، بازگشت به تاریخ دوران تکاملی پیامدرن و چند پاره کردن کشور نیست، بلکه جهت بکارگیری همه خلاقیت ها و شایستگی ها و شریک کردن عموم در شکوفایی کشور و استقرار حاکمیت دموکراسی و بیدار بودن مردم برای حفاظت و استحکام بخشیدن به جایگاه ارزشمند آن، تأمین امنیت و آرامش برای یکایک شهروندان و برای جلوگیری از هرگونه بی نظمی و آناشسی در سطح عمومی هست. در این شکل از فدرالیسم برعکس شکل (1) که از جزء به کل می رسیم، در اینجا مجموعه کل به جزء ها تقسیم میشوند(دسنترالیسم)، ولی تجزیه و یا استقلال را نمیتوان از آن برداشت کرد، زیرا رابطه بین کل(دولت مرکزی) و اجزاء(دولت های محلی) به یک معادله و یا به دوکفه یک ترازو می ماند که باید پیوسته

و تعهد هرکدام از طرفین برای یکدیگر حیاتی و الزامی و در واقع مکمل یکدیگرند.

گردش کار این روش سیاسی کشورداری، به سیستم منظومه شمس‌ی و طرز کار آن شباهت دارد که اگر حکومت مرکزی را خورشید و حکومت‌های محلی کرات فرض شود، کره‌ها علاوه بر آنکه بدور خود در چرخشند (خودگردانی ایالتی)، همزمان بدور خورشید (حکومت مرکزی) هم می‌چرخند، از سویی دیگر همه با هم پیکره و منظومه شمس‌ی منظم را می‌سازند. بنابراین تقسیم قدرت مرکزی بین حکومت‌های ایالتی به منظور گریز از مرکز نیست، بلکه برخوردار شدن آنها از مداری است که شعاع و قطر بیشتری دارد که بتوانند بیشتر خودگردانی کنند. در ازای برخوردار شدن از این خودگردانی بیشتر، تعهد و مسئولیت بیشتر در حفظ نظم سراسری و توانایی بخشیدن به حکومت مرکزی، و ایجاد زمینه و شرایطی است که به دوستی و همبستگی بین ساکنان کشور بیشتر دامن زند و آنها را به داشتن سرنوشت و هدف مشترک در جهان گلوبال امروز آگاه و یاری دهد.

بنا به درک عمیق‌تر فدرالیسم و رابطه‌ها گهگاه هم مشکل ساز بین دولت مرکزی و حکومت‌های ایالتی در عمل، به دو مثال عینی و راسیونال (سنتریفوگال و سنتریپتال) در فیزیک می‌پردازیم: از حرکت چرخشی جسمی، نیروی گریز از مرکز (سنتریفوگال) بوجود می‌آید که هدف نهایی آن استقلال کامل خود و از سویی دیگر، از نیروی محوری و مرکزی چنان فاصله بگیرد که دیگر بر او تأثیری نداشته باشد، همان شکلی از فدرالیسم که مناسبات خود را فقط با بستن قرارداد و معاهده (فئودراتوس) هماهنگ و تنظیم میکند مانند سیستم‌های فدرال بین دولت‌های مستقل (اشناد بوند)، آلیانس‌ها، کنفدراسیون، فدراتیوها .

سنتریپتال بر عکس سنتریفوگال نیرویی است که بر اثر حرکت چرخشی جسمی بوجود می‌آید که در جهت محور و مرکز هست و سمت و سوی تمرکزگرایی دارد و میتواند آنرا به شکل دیگر فدرالیسم که جهت‌گیری سنترال دارد تجربه کرد یا آنرا به رابطه‌ها بین دولت مرکزی و حکومت‌های ایالتی، یا یک سیستم حکومت پارلمانی که قدرت سیاسی متمرکز ندارد، یا به یک جمهوری دموکراتیک اما غیر متمرکز (دسنترالیسم) نسبت داد، که هدف نهایی همه آنها اتحاد و همگرایی، همسانی در حقوق فردی و اجتماعی، شرایط برابر زندگی برای عموم، تقسیم عادلانه ثروت کشور، عرضه کردن فرصت‌های مناسب فرهنگی و اقتصادی و معیار انتخاب و سنجش در سراسر کشور بر اساس خلاقیت و کارایی و شایسته‌سالاری است نه بر اساس قومی و نژادی و زبانی.

پژوهش در تاریخ ایران که به سه مرحله (1- دوران قبل از اسلام، 2- دوران اسلامی، 3- دوران گرایش به غرب) طبقه‌بندی میشود و جدیداً جمهوری اسلامی به آن افزوده شده است، بیانگر این است که بر این سرزمین قبل از اسلام کم و بیش و بعد از آن پیوسته به شکل سنترالیسم و به شیوه قدرت سیاسی متمرکز فرمانروائی شده است. دوران تکامل تاریخی و شرایط سیاسی جامعه و رشد فرهنگ اجتماعی شهروندان امروز ایران، زمینه را برای بیرون آمدن از متمرکز بودن قدرت سیاسی و تقسیم عمودی و افقی آن، به شیوه ساختار فدرالیسم به شکل (2) که در اشکال گوناگون (کنوپراتیو فدرال،

غیرمتمرکز) میشود آنرا تعریف کرد، که هدف آن جز اتحاد راستین، وفاداری و یگرنگی، اعتماد سازی، توانایی بیشتر، و پاسداری از تمامیت ارضی کشور نیست، آماده کرده است.

در جامعه امروز ایران به ندرت پیدا میشود فردی، حزب و سازمان و گروه سیاسی و اجتماعی ای، از چپ افراطی آن گرفته تا راست ترین آن، از کمونیسم تا سلطنت طلب و مشروطه خواه آن، از ملی گرا و پان ایرانیسم و ناسیونالیسم تا انترناسیونالیسم و جهان وطن گرای آن، از تمرکزگرا تا تجزیه طلب و قوم و گروه گرای آن، از لیبرال دموکرات تا سوسیال دموکرات آن، و یا هر انسان آزاده ای، که به این اصل پی نبرده باشد، که کلید حل مشکلات بحرانهای سیاسی داخلی و خارجی کشور تنها بر مسند و کرسی نشاندن دموکراسی و نهادینه کردن آن است، و برای نایل آمدن به این هدف جز تقسیم قدرت سیاسی و سهم کردن دور افتاده ترین نقاط این سرزمین در سرنوشت خویش و ارزش و احترام گذاشتن و مسئولیت بر دوش نهادن آنها زیر هر شعاری و تحت هر نامی، از جمله یک جمهوری دموکراتیک اما سنترال مانند کشور

فرا نسه، یا یک سیستم فدرال مانند آلمان است. نادیده گرفتن این اصول و تحلیل نادرست از شرایط سیاسی جامعه و انکار کردن واقعیتها، از سویی دیگر برجسته کردن این تئوری که جامعه هنوز بالغ و رشد نیافته هست و یا امکان سوء استفاده از سوی تجزیه طلبان و کج اندیشان و یا طرفداران رژیم اسلامی از آن، بر خلاف منافع ملی است و به روند دموکراسی در ایران نه اینکه شتابی نمیدهد، بلکه جلوی آن سد آفرینی هم میکند و به مناسبات سیاسی نامناسب در مرزهای ایران، در ناحیه خلیج فارس، در منطقه، در عرصه جهانی که به سود همگانی ملت ایران در ابعاد و شاخه های گوناگون نیست، میدان تاخت و تاز و مانور میدهد.

مفهوم واژه فدرالیسم

فدرالیسم از واژه لاتین "فئودوس" که جمع آن "فئودرا" است گرفته میشود و معانی و مفاهیم چندی را داراست برای نمونه : همبستگی، بهم بستن و وصل کردن، هدف مشترکی را دنبال کردن، اتحاد و معاهده و قرارداد، گرد آوردن و یکی کردن، بالاترین و فراگیرترین، تشکیل مجموعه ای را دادن، همه را در خود جای دادن، همه به یک ریسمان چنگ زدن و زیر یک اصل گرد آمدن،... را به آن نسبت میدهند.

فدرالیسم (فئودوس) زیر بنا و مجموعه برنامه های اساسی سیستم سیاست خارجی امپراطوری روم باستان بود که از شش صدسال پیش از میلاد تا پانصد سال بعد از آن، در مناطق جغرافیایی که تحت فرمانروایی یا مستعمره امپراطوری روم بود بکار گرفته میشد، و به شکل و با محتوای دیگر آن، مبنای روابط با مردمانی از اقوام و گروههای مختلف با داشتن جغرافیای سیاسی مشخص که در محدوده فرمانروایی استعماری روم قرار نداشتند و اصولاً رومی نبودند و تابعیت آنرا هم نداشته و بسادگی این امتیاز از سوی دولت مرکزی به آنها داده نمیشد، در نتیجه از حقوق شهروندی رومی هم برخوردار نبودند، قرار میگرفت . بدستور شاه " نو ما، یو میپلو س " یک انجمن یا شورا پی که متشکل از 20 نفر روحانی بلند پایه و وابسته به دولت بود تشکیل شد. مظاهری که این شورا را مجاز میکرد تا در حقیقت با تمام احوالات

مناسبات خارجی روم، برنامه های مالیاتی، مصونیت روم و خنثی کردن جنگها و برقراری صلح، و برنامه های دیگری که حاکمیت روم را تهدید نکند، بصورت معاهده و قرارداد که آنها را "فئودراتوس" و از واژه فئودوس گرفته میشود، بین انجمن روحانیت و این مردمان بسته میشود. معمولاً روم کمک های نظیر خوراک و پوشاک و در مواقع لازم کمکهای نظامی و سیاسی به آنها میکرد، در عوض هر وقت روم به آنها احتیاج داشت آماده همکاری بویژه در زمان جنگ برای حکومت روم سرباز و جنگجو می فرستادند. در واقع یک داد و ستد یا پای و دو جانبه بین روم و این مردمان بود که از طریق معاهده و قرار داد این مناسبات سیاسی تنظیم میشده است.

شکل تکامل یافته و تکوین شده این ساختار و سیستم سیاسی روم باستان، بنا به شرایط و ضوابط پیچیده و گوناگون گذشته و حال ویژه هرسرزمین، زیر بنای روش سیاسی بسیاری از کشورهای پیشرفته یا در حال رشد قرار گرفته است.

قبل و همزمان با امپراطوری روم چنین سیستم فدرال که در دولت عیلام (1500 قبل از میلاد) پایه ریزی شده بود بشکل تکامل یافته تر از روم در امپراطوری هخامنشیان (675 قبل از میلاد) بکار گرفته شده است در زمان داریوش اول سرزمین های تحت فرمانروایی این امپراطوری به مناطق جغرافیایی مستقل و خودگردان (ساتراپی = ایالت = استان) تقسیم بندی، که هرکدام دارای دولت محلی با داشتن دستگاه اداری، نظامی، و سیاسی بوده است و یک ساتراپ (فرماندار = استاندار امروزی) که نمایندگی دولت مرکزی را داشت بر آن نظارت داشته است. ساتراپ در زبان سانسکریت ریشه در واژه "کساترا" دارد و از آن مشتق گرفته شده و معنای قدرت و ساختار اداری را دارد، یونانی آن "ساتراپیس" هست که اسکندر مقدونی و سلوکیان در محدوده فرمانروایی خود همین سیستم را بکار گرفتند با این تفاوت که حکومت ایالتی دیگر دارای ارتش خاص خود نبود و بجای واژه ساتراپ کلمه "استراتگن" را بکار بردند.

جالب این است که واژه ساتراپ بدون تغییر شکل و با همین مفهوم فارسی در زبان آلمانی هم هست که در زمینه های حقوقی و دستگاه دولتی و اداری از آن استفاده شده است. در آثار باستان شناسی کشف شده در شهر "تیریر" در "راین پفالز" که یکی از ایالت های کشور آلمان است حتی تا در اواخر قرن هفده شهردار شهری بنام "ماکسیمن" ساتراپ نامیده شده است. وابستگی زبان پارسی باستان به این زبانها، به مناسبت همخانواده بودن آنهاست که همه زیر مجموعه زبان هند و اروپایی هستند.

وظیفه ساتراپ در دوره هخامنشیان که معمولاً از بزرگان بومی انتخاب میشده است اداره ایالت و جمع آوری مالیات و فرستادن سرباز و جنگجو برای حکومت مرکزی بوده است. بدستور داریوش بر 29 تا 48 کشور و ملیت ها که ایرانی نبودند و یا بر 128 ساتراپی ها (ایالت ها) نام پارسی گذاشته نشده است و نام واقعی خود را نگهداشته اند. همچنین بدستور داریوش تمامی مکاتبات و نوشته ها به سه زبان، یعنی پارسی باستان، عیلامی، و بابلی نوشته میشده است.

اشاره به نام چند ساتراپی که بر دیوار تخت جمشید حکاکی شده است ما را برای رسیدن به واقعیت همراهی خواهد کرد: پرزر(پارس ها،

غربی، یعنی: آذربایجان، کردستان، همدان، زنجان و استان مرکزی (امروزی و شمال کشور)، ایلامر (عیلامیها)، پارتر (پارت ها، در جنوب شرقی در پای مازندران)، آریی (آریایی ها) = هرات و افغانستان (امروزی)، آگپتن (مصر)، باکترییر (تاجیکستان و ازبکستان امروزی)، اسکیتن (مردمان ایرانی تبار که در جنوب روسیه و اوکراین امروزی بودند)، ایندر (هندی ها)، ارمینین (ارمنی ها)، کاپادوکیین (آناتولی مرکزی در ترکیه امروزی)، لیبر (لیبی)، اتیویپین (اتیوپی)، اربیر (عربها)، لیدر (لیدی، سواحل در پای میانه در ترکیه امروزی)، اینونین (سواحل غربی آسیای صغیر در ترکیه امروزی)، تراکن (شرق بالکان، امروز به کشورهای یونان، بلغارستان، و ترکیه تعلق دارد)، بابیلون (بابل)، سیرین (سوریه)، سگدیر و شوراسمیر (ازبکستان و تاجیکستان امروز)، کارین (آسیای صغیر=ترکیه امروزی)...

کوروش کبیر در زمان حکومت خود پا را از ساختارهای دولتی و سیستم های شناخته شده امروزی از جمله فدرالیسم بسیار فراتر میگذارد. او نه فقط در عرصه های کشورداری، دموکراسی و حقوق بشر، آزادی های اجتماعی و سیاسی، آزادی بیان و اندیشه، داشتن دین و مسلک، فرهنگ و تمدن دلخواه، تغییرات بنیادی را در تاریخ تکاملی جوامع گوناگون جهان به ثبت رسانده، بلکه یک جهان بینی و فلسفه شناخت را به جامعه بشری عرضه کرده است که بر اساس آن رابطه دیالکتیک بین هستی و پدیده ها، بین انسان و طبیعت و بازیگری و نقش انسان را در میدان و برسکوی نمایش، محور قرار داده، و از آن خمیر مایه و وزنه های سنجش ارزشهای مطلوب و شایسته، مادی و معنوی را آفریده، و خود انسان را با زاویه دیدگاهش بر مسند قدرت و انتخاب و قضاوت نشانده و بار مسئولیت را هم آزادانه به آن واگذار کرده است. او به رشدفکری و به شکل گیری جامعه مدنی با قانون مندیها مساوات گر و مترقی خود، همچنین آرایش و فرم و ارگانیزاسیون امپراطوری خود را چنان ریخته است که از نگاه تاریخ از نوابغ و او را در رده پنج تاششمین رهبر تکامل تاریخی بشریت از آغاز تاکنون می نامند، مردمان مختلف او را ناجی، حکمرانان او را فرعون بزرگ، پیامبران آنرا پیامبر، پیامبر " پسیاس" در 700 قبل از میلاد که 150 سال قبل از کوروش وفات کرده است آمدن کوروش را پیشگویی و حتی نام دقیق او را یاد آور شده است، پیامبر " یسه = عیسی " پدر شاه اسرائیل (داوید) او را کوروش مسیح میخواند، گروهی دیگر او را خود مسیح میپندارند، کتابهای آسمانی هرکدام از او به نیکی و منزلت و شوکت یاد، در تورات کتاب مقدس یهودیان او را مسیح خداوند نامیده، که هرگز فردی در کتاب یهودیان به چنین لقبی نائل نشده است .

در مورد یهودیان کوروش نه فقط آنها را آزاد ساخت، بلکه یکی از بزرگان (زوربابل) را مسئول رهبری و هدایت آنها تا فلسطین کرد. بدستور کوروش اسرائیل دوباره بازسازی، و تمپل (عبادتگاه یهودیان) آنها را با پشتواهی مالی از گنجینه امپراطوری هخامنشیان بسیار محکمتر و بلندتر از قبل از نو ساختند. یهودیان روز آزادی خود را مقدس میشماری و اکنون هم یک روز تعطیلی دینی و ارزشمند است که آنرا هر ساله جشن میگیرند و "پوریم" نام دارد. به یهودیانی که دیگر مایل بازگشت به اسرائیل نبودند از سوی دولت هخامنشی در زمینه های گوناگون کمک شد تا دوباره آزادانه زندگی را از سر گیرند. خانه و دارایی یهودیانی که در زمان اسارت از بین رفته بودند بین همین قوم که جان سالم بدر برده بودند تقسیم گردید.

گزنفون او را دادگستر و با سخاوت در تبادل اندیشه، مشاوره گر و نتیجه پرداز در سیاست، "آشیلوس" شاعر یونانی (525 - 456 قبل از میلاد) که در دوران جوانی و سربازی خود در نبرد یونان و ایران در ماراتن بر علیه ایران شرکت داشته و برادر خود را در این نبرد از دست داده از او و ایرانیها مبالغه کرده است، فیلسوف مشهور یونانی "پلاتون" (427 - 347 قبل از میلاد) که زبان نقدش فلسفه دیالکتیک هست که اساس ایده و تئوری فلسفی اش آفریدن پایه و فضایی است که حالت فرض و گمان، همچنین نسبیت (سویکتیسم و رلاتیویسم) بتوانند به شناخت حقیقت (ایکتیو) منجر شود، در باره کوروش میگوید: کوروش را نباید فقط بخاطر آزادکردن یونانی ها در آسیای صغیر (ترکیه امروزی) ارج نهاد. بلکه او کسی است که با قدرت و حاکمیت چنان کنار آمده است، که زمامداری او کسی را آزار نداد، و بین مردمان تحت فرمانروایی خود تفاوتی نمیگذاشت و آسایش و همه آنها را بطور یکسان آرزو داشت. هرکسی آزادی اندیشه و بیان داشته است، صلح و دوستی و همبستگی، خردگرایی گروهی و شایسته سالاری در نزد او اولویت داشته است. او رهبری است متفکر که سرزمین پدری اش را دوست داشته است. برای پلاتون از دیدگاه فلسفی کوروش پدیده ای بوده است که از یک سو خود به حقیقت تبدیل شده است و از سوی دیگر او آفریدگار فضا و مکانی است که در آن شناخت حقیقت ممکن شود.

عصر جدید و دنیای مدرن امروز هم با قرار دادن منشور حقوق بشر کوروش کبیر که به هنگام فتح بابل و آزاد کردن اسرا و بردگان در 539 قبل از میلاد صادر شده است، به عنوان زیر بنای حقوق بشر سازمان ملل متحد، کوروش کبیر و افکار بشر دوستانه او را ستوده است که این امر قدردانی رسماً در سال 1971 میلادی از طرف این سازمان صورت گرفت و منشور حقوق بشر کوروش کبیر به همه زبانهای زنده جهان ترجمه و اعلام شده است.

فلسفه سیاسی فراگیر کوروش و جهان بینی انسانی و گلوبال سعدی سخن سرا در هزاره ای پیش، که مکمل فلسفه سیاسی کوروش کبیر هست، بیانگر این واقعیت میباشد که آنها به جامعه انسانی راهی را نشان داده اند که مدرنترین کشورهای جهان امروز فقط مسافتی از آنها با زحمت بسیار پیاده پیموده است و سیستم هایی مانند فدرالیسم نقطه های آغازین این راه طولانی بشمار می آید و فلسفه گلوبال امروزی آنها چیزی جز کوششی برای زنده کردن و تحقق بخشیدن به افکار انسانی و ژرف این اندیشمندان نیست .

در قسمت های بعدی این مقاله دیدگاه بعضی از احزاب و سازمانهای سیاسی ایران را در رابطه با فدرالیسم به نقد میگیریم .